

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم بحث درباره‌ی صیغه‌ی افعال بود و کلامی که مرحوم نائینی در توضیح این مطلب که مثلاً چه نکته‌ای چه تحلیلی هست برای اثبات وجوب با صیغه‌ی افعال عرض کردیم انصافاً اگر ما باشیم و ظاهر قضیه این مقداری که ایشان فرمودند مشکل است یعنی این که بگوییم لغوی است چون عرض کردیم وجوب یک اصطلاح قانونی است اصطلاحات قانونی جعل می‌خواهد اعتبار می‌خواهد قانون جعل می‌خواهد بدون جعل نمی‌شود و لغت اصولاً کارش جعل نیست و اما این مسأله اینکه مثلاً حکم عقلاء برای اطاعت عبد و اینها عرض کردم اولاً این مطلب قدیمی است برای مرحوم نائینی نیست در کتاب ذریعه‌ی سید مرتضی هم آمده ایشان هم از این راه رفته است .

لکن عرض کردیم آن هم تا یک حدی شاید موثر بوده در فهم روایات و فهم نصوص کتاب لکن به هر حال آن را هم نمی‌شود قبول کرد و عرض شد که اصلاً آن یک تصور کلی وجود داشت که خطابات شرعی را تفسیر بکنیم به رابطه‌ی عبد و مولی این را چون عرض کردم سابقاً هم کراراً حالا الان جای بحث نیست عرض کردم شاید بیش از صد سال در حوزه‌ی قم تا آن جایی که من دیدم حالا قبلاً شاید مطرح بوده مرحوم آقای سید محمد تقی خوانساری صاحب این قضیه‌ی باران و باران آمد با نماز استسقاء معروف رضوان الله تعالی علیه ایشان این مطلب را ایشان مطرح کردند ، البته در آونه‌ی اخیر می‌دانید که به مرحوم آقای خمینی نسبت داده شده است .

لکن این خطابات قانونی را ایشان دارد ، عرض کردم کراراً یک رساله‌ای است به فارسی تقریر درس ایشان در صلاة جمعه یک شرح حال مفصلی از ایشان اخیراً نوشته شده چاپ شده این رساله در آنجا موجود است ایشان می‌گویند خطابات شرعی از قبیل خطابات قانونی هستند که درش بعث و زجر نیست عبارت ایشان اینطوری است من قبل از این ندیدم عنوان خطابات قانونی را حالا شاید هم بوده کسانی دیگری .

و عرض شد به اینکه این بحث خطابات ، اولاً این بحثی که ایشان می‌گویند چون خطاب قانونی است بعث و زجر ندارد این را نمی‌شود قبول کرد یک توضیحاتی سابقاً عرض کردیم فعلاً جایش اینجا نیست لکن بحث فقط بحث خطابات نیست اصولاً باید این مطلب را ایشان توضیح می‌دادند که ما به اصطلاح یک نظام قانونی داریم یک نظام عبد و مولی داریم ایشان می‌خواهد بگوید در نظام عبد و مولی بعث و زجر هست در نظام قانونی دیگر بعث و زجر نیست در نظام ، نگفته ایشان این مطلب را .

عرض کردم ما عقیده مان این است که ایشان خوب بود اول خود نظام را شرح می داد خطابات مرحله‌ی متاخر هستند مرحله‌ی بعدی اش بحث خطابات است و عرض کردیم من چون چند دفعه تا حالا عرض کردم در طی سال باید دائما تکرار بکنیم ما عرض کردیم که کل فضای اصولی چون گفته نشده جایی هم من ندیدم از کسی از مشایخ و غیره نشنیدم ، کل فضای اصولی که الان در کتب اصول ما یعنی سنی شیعه زیدی و غیره وجود دارد فضای اصولی خیلی مساله‌ی مهمی است این فضای اصولی که الان داریم تقریبا هشت تا فضا است تقریبا لکن نه به این معنا که منحصر باشد . فرض کنید مثلا فضای عرفانی در این ها ذکر نمی کنیم لکن خوب ممکن است فضای عرفانی هم بیاید اما نبوده می خواهم بگویم این هشت تا نه به معنای انحصار است .

آن که الان متعارف است از این نظر و به ترتیب سریعا عرض می کنم ، اولش مساله‌ی تفسیر اراده‌ی تشریعی به اراده‌ی تکوینی یعنی مثلا وقتی به شخص می گوید برو بیرون اگر می خواست این را خودش انجام بدهد چه کار می کرد مثلا دستش را می گرفت می گذاشت بیرون یا خودش را می گذاشت بیرون ، یا وقتی که می گوید لا تشرب الماء این آب را نخور چه کار می کرد مثلا دست او را می بست که آب نخورد یا کاسه‌ی آب را هم برمی داشت اصلا کاسه‌ی آب را برمی داشت که این آب نخورد ، خوب اگر کاسه را برداشت این حکم وضعی است اگر دستش را بست حکم مولوی است و الی آخره دیگر الان من نمی خواهم توضیح بدهم چون هدف ما توضیح این بحث نبود .

بحث دوم بحث لغوی بود که ما یک تفسیر لغوی بدهیم یا عرف عام به اصطلاح یعنی تفسیر لغوی و سومی عرف عام البته عرض کردیم لغت با عرف عام فرقی ندارد لکن گاه گاهی می شود که در یک عرفی مطلبی هست اما در لغتش نیامده یا در لغتش آمده در عرف نیست این می شود پس دومی به حساب از راه فضای لغوی است مثلا ببینید همین آیه‌ی مبارکه را عرض کردم سه جور تعبیر لغوی دارد فمن شهد منکم الشهر فلیصم به فعل امر آمده ومن کان منکم مریض او علی سفر فعدة من ایام اخر جمله‌ی اسمیه عدة یعنی اسم آورده است و بعد وعلی الذین وعلی آورده و علی الذین یطیقونه فدیة سه جور تعبیر مختلف با اینکه به حسب ظاهر تکلیف یکی است وجوب است حالا بعضی ها در بعضی هایش تکلیف وجوبی نفهمیدند تفسیرش در فقه ان شاء الله این که ما می گویم فضای لغوی مراد این است یعنی آن نکته‌ی لغوی که در لغت هست آن را مراعات می کنند .

مثلا در باب حج معتقدند که دین است بقیه‌ی تکالیف را دین نمی دانند این خوب یک تفسیر قانونی است به خاطر اینکه در باب حج دارند لله علی الناس گفتند لام و علی مفید ملکیت است ، یا مثلا در باب زکات عده‌ای قائل شدند به اینکه زکات به نحو تعلق به عین مال نیست زکات چرا چون دارد که خذ من اموالهم صدقةً ، خذ من اموالهم یعنی فرض این کرده که اموال ، اموال آنهاست اما در باب خمس

دارد فانّ لله خمس کلمه‌ی خمس یک پنجم در لغت عربی به معنای مشاع است یعنی یک پنجم برای لله و للرسول ، فانّ خمس لله ، فله خمس این تعبیر ، تعبیری است که مناسب با تعلق به عین است یعنی به نحو مشاع .

و لذا هم عده‌ای داریم از فقهاء که خمس به عین مال تعلق می‌گیرد و لذا عده‌ای قائل هستند که اگر افراد خمس ندهند تدریجا کل اموال اینها خمس می‌شود .

یکی از آقایان که مرد فاضلی هم بود با استعداد بود می‌گفت من نشستم حساب کردم بعد از ۱۳ سال کل اموالش خمس می‌شود اگر خمس ندهد بعد از ۱۳ سال بنا بر تعلق خمس به عین مال ببینید آنجا خذ من اموالهم ، آنجا گفت اموالهم دیگر پس این درش نیست که این زکات در مال او هست اما اینجا می‌گوید فان لله خمس ، لله لام که آورده بعد خمس ، اولاً لام خودش مفید ملکیت است آنجا خذ امر است ، ثانیاً مساله‌ی خمس که یک اصطلاح اشاعه است یعنی یک پنجم مال به نحو سریان است به نحو اشاعه است این مفید این است که به مال تعلق گرفته به عین مال تعلق گرفته است .

البته اقوال عادات سه تاست من به طور کلی همیشه عرض کردم یکی اینکه تعلق فقط تکلیف باشد ، یکی اینکه اضافه‌ی بر تکلیف تعلق به ذمه هم باشد مثل دین باشد ، یکی اینکه تکلیف باشد و تعلق به عین به ذمه و دین باشد . اصولاً در تکالیف مالی احتمالات فراوانی هست حالا نمی‌خواهم وارد بحث فقهی بشوم لکن به طور کلی این ضابطه در ذهن مبارکتان باشد در تکالیف مالی این سه تا احتمال می‌آید ، تکلیف صرف باشد و دوم تکلیف و ذمه باشد چون اینها آثار دارد ها خیال نکنید این جور حرف است ، مثلاً اگر ذمه بود شخص دیگری هم بدهد کافی است اما اگر تکلیف باشد نه چون تکلیف را خودش باید انجام بدهد نماز ظهرش را نمی‌تواند کسی دیگری بخواند ، اگر تکلیف صرف باشد این طور است .

یکی اینکه تکلیف باشد و ذمه باشد و عین هم باشد ، مثلاً در باب کفارات احتمال عین بودن کسی نداده فرض کنید یک کسی گوسفند دارد رفت مکه و این کفارات احرام را انجام داد من باب مثال عرض می‌کنم یکی از گوسفندهایش کفاره نمی‌شود از ملکش خارج نمی‌شود ، گوسفند یعنی به عین مالش تعلق نمی‌گیرد کفاره ، انما الکلام یک : تکلیف فقط دارد به ذبح گوسفند ، دو : تکلیف دارد در باب کفارات ذمه هم هست ، فرق بین تکلیف و ذمه این است که اگر تکلیف صرف باشد کسی دیگر متبرع نمی‌تواند انجام بدهد ، اگر ذمه باشد متبرع می‌تواند انجام بدهد .

در باب کفارات مرحوم سید یزدی هم کفارات را از قبیل ذمه گرفته گفته به فعل ، ما هم اشکال کردیم در همان جا که کفارات ظاهرا تکلیف صرف هستند ثابت نشد که در ذمه هم باشد در عین که هیچ کس نگفت در باب کفارات همین طور زکات همین طور باب خمس چون بحث طولانی است من نمی خواهم وارد این بحث بشوم لکن رؤوس مطالب را گاهی در متفرقات در بین پراکنش نقل می کنیم که شاید گاهی فایده اش از بعضی از جهات بهتر باشد .

و بحث چهارم نظام چهارم نظام عبد و مولی است که عرض کردم در اصول کلا در شیعه و سنی و زیدی این نظام حاکم است و این نظام عبد و مولی لوازمی دارد خصوصیتی دارد نکاتی دارد ، یعنی این طور نیست که یک حرف باشد ، مثلاً یکی از لوازم اساسی اش همین که مرحوم آخوند دارد در بحث تجری ، ظلم علی المولی این در نظام عبد و مولی ظلم علی المولی اما در نظام قانونی ظلم بر مکلفین نه ظلم علی المولی ، اگر کسی گفتند آقا باید این خیابان را آسفالت بکنید آسفالت نکرد تخلف کرد این ظلم به خودش کرده است آن وقت اگر ما آمدیم این نکته را فارق اساسی گرفتیم آیه قرآنی می گوید و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون ببینید آیه تصریح دارد و ما ظلمونا این ظلم به ما نیست ، این مطلب با روح قانونی ، روشن شد ؟ با نظام قانونی بیشتر می خورد .

یا در یک روایتی از امام رضا سلام الله علیه سندش اجمالاً خوب است بد نیست درش محمد بن زید طبری است این ظاهراً از طبرستان بوده زیدی بوده حالا چون ظاهراً زمان حضرت رضا زیدیه در طبرستان به حکومت نرسیدند زمان امام هادی سال ۲۵۰ ، زمان حضرت رضا هنوز حکومت نداشتند آیا از زیدیه بوده از اسماعیلیه بوده آمده از افرادی بوده در مرو در خدمت حضرت رضا بوده است ، چند تا روایت خیلی قشنگ دارد همین شخص محمد بن زید .

یکی هم یک روایت نسبتاً مفصلی است که حضرت رضا نوشتند به موالی که شما خمس را از ما منع نکنید چون ما دستان بسته است مجبوریم که کمک کنیم به شیعه شما اگر خمس ندهید ما چه کار بکنیم خیلی روایت عجیبی است که این روایتی که محمد بن زید در باب خمس نقل می کند یکی از روایت بسیار عجیبی است که خیلی هم شبیه زمان ماست فعلاً ربط دارد غرض یک روایت بسیار لطیفی است برای محمد . در یک روایت دیگر از محمد بن زید دارد که قال لی الرضا ما یقول الناس فینا مردم چه می گویند قلت یقولون إنهم عبید لکم ، مردم برده ی شما هستند . ببینید همان نظام عبد و مولی است یقولون إنهم عبید لکم ، قال لا یسوا عبیداً لنا وإنما یجب علیهم طاعتنا ، ما هر چه گفتیم انجام بدهند بحث بردگی مطرح نیست نه اینکه برده باشند ، خیلی روایت عجیبی است . من الان یاد نمی آید روایتی به این صراحت در نفی بردگی الان در ذهنم نیست .

عرض کردم سندا ممکن است خدشه‌ای که درش بیاید در همین محمد بن زید است لکن می‌شود با شواهد قبول کرد ظاهرا حالا از طبرستان بوده چون محمد بن زید طبری است از طبرستان آمده و در خدمت حضرت رضا سلام الله علیه بوده است .

عرض کردم مرحله‌ی یعنی مبنای پنجم فضای پنجم فضای کلامی است در تدوین اصول فضای کلامی خیلی تاثیر داشت اصولا این اصولی که به شکل فعلی به ما رسیده بیشتر برای متکلمین است مثلا فضای کتاب عده‌ی شیخ طوسی فضای کلامی نیست ، ذریعه‌ی سید مرتضی هست و لذا خیلی از بزرگان و متکلمین خصوصا معتزله و غیرهم اصلا کلام را با اصول یک جا نوشتند همین مغنی قاضی عبدالجبار که واقعا کتاب بزرگی است انصافا بسیار کتاب عجیب و غریبی هم هست خوب مباحث اصولی‌اش را با مباحث اصول کلام لذا معروف شد به اصولین ، اصولین یعنی اصول عقائد و اصول کلام ، یعنی اصول فقه ، کلام و فقه و اصول فقه ، اصولین مثلا عجزت له ان یروی عنی کتب الاصولین ، مراد از اصولین اصول عقائد و اصول فقه و عده‌ای از کتب ما هم متعارفشان بود اولش اصول کلام است یعنی عقائد است بعد اصول فقه است مثل غنیه ، این غنیه‌ی مرحوم ابن زهری این طوری است اولش کلام است بعدش اصول فقه است بعدش هم فقه است .

این غنیه چاپ قدیم دارد در آن چیز فقهیه یک کتاب بزرگی هست چیست مجموع فقهی است ؟

یکی از حضار : جوامع فقهیه .

آیت الله مددی : جوامع فقهیه .

در آنجا چاپ شده آن ناقص است کلامش را ندارد ، فقط اصول فقه دارد و فقه . اخیرا چاپ کردند دو جلد یا سه جلد اخیرا چاپ جدیدی شده لذا اسم کتاب دقیقا این طور است غنیه النزوع فی علمی الاصول والفروع ، علمی الاصول یعنی دو علمی اصول یکی اولش اصول عقائد است بعد هم اصول فقه است بعد هم فقه است ، فی علمی الاصول والفروع این متعارف بود .

این فضای کلامی و الی الان هم همین اصطلاحات کلامی لا اقل مانده مثلا قبح عقاب بلا بیان اصلا ما عرض کردیم در اصول ما از عقاب صحبت نمی‌کنیم ، ما در اصول از تنجز صحبت می‌کنیم . بله اگر حکم منجز شد این به دنبالش عقاب و ثواب دارد و الا در اصول قبح عقاب بلا بیان ، دفع ضرر محتمل ، حق الطاعة اینها تمام تعابیر کلامی است ، لکن فقط تعابیر نیست تعابیرش هم هنوز هم مانده اما تاثرات فنی کلامی هم در کتب اصول ما موجود است .

ترتیب پنجم که تقریباً می شود گفت چون معروف است که غزالی اولین نفری بود که منطق را رسماً وارد علوم حوزوی کرد چون واضح است که علمای حوزه نه حالا فلسفه ، منطق هم نمی خواندند تعبیر منطقی شما در کلام شیخ طوسی هم نمی بینید می گویند غزالی در اواخر قرن ششم و اوائل هفتم غزالی اولین کسی است که همین کاری که ما الان می کنیم منطقی که می خوانیم این از زمان غزالی وارد معارف حوزه شده است این طور جایی دیدم من الان صحت و سقم این مطلب را خبر ندارم اما چون دیدم نقل می کنم .

بعد از این کم کم من ، شاید تعجب بکنید مرحوم آقای محقق حلی شرح شمسیه دارد یک بار چاپ شده در مصر من دیدم آن نسخه را دیدم ندارم خودم اما نسخه ی چاپی را دیدم حالا محقق ظاهراً در این عوالم نیست ، که حالا غیر از خود علامه که هم کلام دارد و هم منطق دارد خود محقق خیلی عجیب است محقق حلی ایشان در شرح شمسیه دارد نمی دانم آیا بعد چاپ شده یا نه شاید در حدود پنجاه سال یا بیشتر در نجف یک نسخه ای از آن من دیدم نسخه ی چاپ مصر را من دیدم .

علی ای حال بعد بعدی یعنی فضای ششم فضای فلسفی است این دیگر بعد از این فضا اضافه شد ما در فقه فضای فلسفی که در شیعه خیلی تاثیر گذار است این ایضاح الفوائد فخر المحققین است پسر علامه خیلی زیاد دارد اصطلاحات فلسفی را زیاد دارد در فقه البته . در اصول هم که در زمان ما می دانید دیگر آقایانی که الان در اصول اصطلاحات فلسفی یا مطالب فلسفی را آوردند که نمی خواهم چون فعلاً بنایم فهرست وار عرض می کنم .

و فضای هفتم فضای فقه مقاصد است که اهل سنت زیاد رویش کار کردند ، طبیعتاً چون فقه مقاصد دنبال مقاصد و ملاکات هستند اینها باید بحث های اصولی بکنند که مقاصد و ملاکات را از کجا بیاوریم و لذا در بحث قیاس حتی علامه دارد ، علامه در تهذیب دارد در بحث قیاس ما چطوری جامع را یا علت را یا آن که به حساب منشاء انتقال از اصل به فرع است از چه راه هایی صبر و قیاس و نمی دانم فلان و استقراء و از چه راه هایی ما آن را به دست بیاوریم یعنی فقه المقاصد وقتی که آمد اصول هم در اصول هم تاثیر گذاشت برای تاثیر برای رسیدن به مقاصد ، مقاصد شرعی از کجاست این شد اسمش فقه مقاصد روشن شد این هم فضای هفتم .

فضای هشتم فضای قانونی است که هنوز در حوزه های ما هنوز جا نیافتاده است عرض کردم خطابات قانونی را من دیدم البته مرحوم آقای خمینی زیاد دارند در تهذیب الاصول دارند و آثاری برش بار کردند بحث اجتماع امر و نهی و ما عرض کردیم یا مرحوم آقای خوانساری که می گوید در خطابات شرعی به منزله ی خطابات قانونی هستند بحث و زجر ندارند ، عرض کردیم انصافش این مطلب که فضای قانونی است مطلب خوبی است لکن این نتایجی که اینها گرفتند روشن نیست مثلاً بحث و زجر نیست .

عرض کردیم یکی از فوارق اساسی این بود که در نظام قانونی ولایت مطرح نیست دقت کنید ، اصلا اینکه در غرب بحث قانون آنها بیشتر به قول خودشان اصحاب دائرة المعارف آنها بیشتر رفتند روی مساله‌ی قرارداد اجتماعی ، اصلا کتاب ژان ژاک روسو همینطور است دیگر کتاب معروف ایشان کتاب به اصطلاح غیر از آن روح القوانين مونتهسکیو ، قرارداد اجتماعی است بحث ولایت نیست مردم با هم قرار می‌گذارند قانونی تصویب می‌کنند قانون است ، دقت می‌کنید ؟ قرارداد اجتماعی یک نوع قرارداد است .

البته خود این نظریه باز در خود غرب و بعد هم در شرق محل کلام شد حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم لکن به هر حال در مطلبی که مرحوم آقای سید محمد تقی خوانساری البته ایشان هم متأثر شده ما البته نمی‌دانیم واقعا بین و بین الله خود ما هم ملتفت نیستیم خیلی این قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو با مطلبی را که مرحوم آقا ضیاء دارد در باب حکم مولوی که ابراز اراده خیلی با آن می‌خورد خیلی با آن عرض کردم مرحوم آقای عراقی قدس الله سره در بحث وضع دارد که تلازم بین معنا و بین لفظ ذاتی است لکن جعل طرفین قراردادی است اعتباری است و همه‌ی آقایان هم به ایشان اعتراض کردند به مرحوم عراقی که آقا چطور می‌شود ملازمه‌ی ذاتی باشد اما جعل طرفین اعتباری باشد .

عرض کردم مرحوم آقای عراقی خیلی خوش استعداد و با استعداد بودند ، خدا رحمت کند مرحوم آقای بجنوردی استاد ما که خوب از شاگردان ایشان بود و خیلی هم به ایشان اعتقاد داشت البته مرحوم نائینی هم داشت اما شیخنا المحقق هر وقت می‌گویند مرادشان آقای عراقی است ، مرحوم عراقی آقایان بجنوردی می‌فرمودند خیلی با استعداد بود با اینکه فلسفه نخوانده بود لکن از بس خوش ذهن بود به مطالب فلسفی رسیده بود لکن اصطلاحات را به کار نمی‌برد چون خود علم را نخوانده بود اصطلاحاتش را به کار می‌برد اما به مطالبش رسیده بود .

این نظریه‌ای که ایشان دارد همان نظریه‌ی انگیزه‌های شرطی شده است که الان هم مطرح است الحافز المشروط ، حافز عرض کردم در لغت عرب حای حطی الف ف اخت القاف به اصطلاح ف و ز حفزه یعنی برانگیختن حافز یعنی انگیزه حافز به این معنا با ز مثل راء الحافز همان انگیزه‌ی شرطی شده را می‌گویند حافز یا این چیست قرن الاکید مثلا بعضی‌ها می‌گویند قرن الاکید یک مقارنه اقترانی است ، عرض کنم این همان نظریه است دیگر مرحوم آقا ضیاء تعبیرش این است این نظریه هم این است .

چرا چون این می‌گوید غریزی است ارتباط بین لفظ و معنا اینکه یک چیزی با یک چیزی ارتباط پیدا می‌کند و چیزی که علت نیست جای علت می‌نشیند این غریزی است ذاتی است حرف انگیزه‌های شرطی شده این است دیگر لکن این که شما چه قرار بدهید در اختیار

شماست قصه‌ی همان سگ و آزمایش سگ حالا فرض کنید با زنگ زدن مثلا آن به حساب ارتباط برقرار کرد ممکن است با یک نور با یک صدا با یک نور، یک نور بگذار غذا هم برایش بیاور جعل ارتباط طرفین در اختیار ماست اما خود آن و لذا ما هم از آن تعبیر کردیم از ذاتی به معنای غریزی مراد آقا ضیاء از ذاتی یعنی غریزی، غریزه است نه ذاتی یعنی علت تامه یا حتی مثلا علت ناقص، نه ذاتی یعنی غریزی یعنی آقا ضیاء با فکر خودش حس می‌کند که یک حقیقتی در ذات حیوان وجود دارد می‌آید بین اشیاء ترابط ایجاد می‌کند.

و لذا آن چیزی که علت نیست علت می‌شود، انگیزه یعنی علت حالا بعضی‌ها دارند در کتب روانشناسی که این تعبیر خیلی تعبیر شیرینی نیست انگیزه لکن چون غربی‌ها به کار بردند بعد هم ترجمه شده به فارسی که انگیزه‌های شرطی شده کلمه‌ی شرطی شده مخصوصا و به عربی هم الحافز المشروط، بعضی‌ها هم اخیرا القرن الاکید حالا به کار بردند. این قرن اکید نیست این در حقیقت همان نکته‌ای است که عرض کردیم، نکته‌ی اساسی‌اش این است که در غریزه‌ی حیوان این طور است که می‌آید ذاتا اگر دو تا چیز با هم رابطه پیدا کرد این را می‌آید با هم مرتبط می‌کند.

خوب خود غربی‌ها که الان عده‌ایشان هم منکر قانون علیت هستند حرفشان همین انگیزه‌های شرطی شده است البته این را می‌دانید شما الان به سال ۱۹۲۰ آزمایش‌هایی که در به قول خودشان در دنیای غرب در انگلستان کردند در روسیه کردند به آن زمان لکن عرض کردم اشاعره‌ی ما بزرگان اشاعره که آنها هم منکر علیت هستند چون اشاعره هم منکر علیت هستند آن‌ها هم علیت را از همین انگیزه‌های شرطی شده تفسیر کردند، این آقایان توجه ندارند، برای همین کتاب غزالی اولش صفحه‌ی ۱۶ - ۱۵ اصلا می‌گوید ما حسن و قبح نداریم اینکه بگوییم مثلا دروغ قبیح است نه چون بچه وقتی دروغ می‌گفت پدرش مثلا زد توی گوشش یک دفعه دروغ گفت مادرش زد توی گوشش این در ذهنش رابطه ایجاد می‌کند در غریزه‌اش که دروغ پشت سرش کتک دارد لذا خیال می‌کند دروغ قبیح است و الا دروغ قبیح نیست کسانی که منکر عقل عملی هستند مثل غزالی اشاعره آن حرفشان این است اصلا این نوشته برای ۱۰۰۰ سال قبل ۹۰۰ سال قبل این را نوشته است اما آقایان چون ندیدند حرف‌های آنها را عین این مطلب الان موجود است ایشان موجود است.

علی‌ای حال خوب دقت کنید در نظام قانونی اصولا مطالب فرق می‌کند و ما یک مقدار از فوارق را همین طور متعدها می‌گوییم ان شاء الله یک فرصتی شد که این هشت تا نظام را مستقلا بحث بکنیم فکر نمی‌کنم هم به این زودی‌ها موفق بشویم لا اقل در ذهن مبارک باشد. پس آنچه که الان در اینجا هست این است خوب دقت بکنید یک: اگر ما بخواهیم وجوب را به الزام که یک معنای عرفی است و داشتن معنا بکنیم معنای لغوی است امکان دارد اما خوب خلاف ظاهر است.

این نتیجه‌اش این است که ما بیایم در فقه و در اصول بگوییم از امر غیر الزام هیچ چیزی نمی‌فهمیم، مثلاً نمی‌فهمیم که آیا باید خارج وقت باشد داخل وقت باشد، اصلاً به همان مقداری که عرف، عرف چون یک ادراک عام دارد فرض کنید واجب تخییری است ما این را یک قانون می‌دانیم شما شاید بگویید در عرف هم ما وجوب تخییری داریم خوب مثلاً می‌گوید صبح چه بخرم می‌گوید مخیر هستید نان سنگک بخرید یا نان لواش، درست است ما این را در عرف داریم یا اصلاً یا در لغت عرب او در لغت عرب یا در لغت فارسی برای تخییر است لکن آثار ندارد تفسیر قانونی ندارد خوب دقت کنید معنای عرفی است خوب دقت کنید معنای عرفی همیشه یک معنای اجمالی است می‌گوید مخیریم.

اما الان شما در اصول که می‌آیید از قدیم تا حالا عده‌ای از اصولیین معتقدند که ما اصلاً واجب تخییری نداریم چون نمی‌شود واجب چون می‌گویند واجب آن چیزی است که باید انجام بدهید و غیرش را هم نمی‌توانید انجام بدهید چطور شما این را می‌گویید واجب است و غیرش را هم نمی‌توانید انجام بدهید.

می‌گویند خوب این پس آیات و روایاتی که داریم در کفارات و اینها می‌گوید نه مکلف هر کدام را که انجام داد این واجب است که خدا در حق او، اگر عتق انجام داد خدا در حق او عتق قرار داده اگر اطعام را انجام داد، دقت کردید؟ عرف اینها را نمی‌فهمد، عرف واجب تخییری را، دقت کردید؟

همیشه عرض می‌کنم یک مفهوم عرفی ابهام دارد عنوان عام است اما ما یک تفسیر قانونی و آثار قانونی داریم برایش مخصوصاً این تفسیر که می‌گوید عند الله اصلاً عرف کاری به عند الله ندارد در لغت می‌گوید واجب آن است که عند الله باشد این کار ادیان است اصلاً ربطی به عرف ندارد.

خوب عده‌ای از آقایان هم وجوب تخییری را مرجعش را به وجوب مشروط می‌دانند، می‌دانید نمی‌دانم مطعید یا نه؟ یعنی یجب علیک العتق اگر آن دو تا را انجام نداید؟ یجب علیک الاطعام اگر آن دو تا را یعنی ارجاع واجب تخییری را زدن به واجب مثلاً مشروط، آثار واجب مشروط را برش بار کردند. این هم تفسیر دوم.

تفسیر سوم مثل مرحوم آقای خوئی واجب تخییری را وجوب عقلی می‌دانند تخییر عقلی تقریباً این جوری است کسی که افطار عمد بکند کیفر باید باشد کیفرش سه تا مصداق دارد، لذا چطور می‌گوید اکرم عالم شما مخیر هستید هر عالم اینجا هم

سه تا مصداق دارد و لذا ارجاع دادند و جوب شرعی را به تخییر عملی که عرض کردیم این مطلب هم خلاف ظاهر است این را هم نمی شود قبولش کرد قابل قبول نیست دقت کردید ؟ الی آخر .

ببینید پس یک مفهوم عرفی ما قبول کردیم اما این که این مفهوم عرفی دقیقا همانی باشد که در اصول می خواهیم در قانون می خواهیم از آن بحث کنیم نیست این طور نیست . و یکی از نکات اساسی همیشه این است مفاهیم عرفی ابهام دارند تعاریف قانونی و مفاهیم قانونی حتما باید ابهام نداشته باشند حتما باید محدد باشند ، یکی از مزایای قانون این است که باید کاملا صریح باشد .

چرا چون عرض کردیم قانون به طور طبیعی موضوع است برای احکام جزائی ، احکام جزائی وقتی بار می شود که این مسلم باشد ایشان متمرّد بر نظام است ، تمرّد بر نظام ، تمرّد بر نظام وقتی می شود که نظام کاملا مشخص باشد اگر نظام کاملا مشخص شد مخالفت کرد آن وقت می شود مستحق کیفر دقت کردید چه شد ؟

و لذا بنایشان این است که نه مجاز نه کنایه نه استعاره هیچ کدام از اینها در قانون نمی شود به کار برد مواد قانونی ، و در انشائیات هم عرض کردیم مثل صیغ عقود در صیغ عقود عرض کردیم بنایشان به این است که لفظی اولاً آن معنایی را که می خواهیم معین کنیم لفظی را به کار بگیریم که درست در همان معناست مثلاً در نکاح زوجیت اعتباری است چون خلقنا من کل شیء زوجین اثین یک زوجیت تکوینی داریم یک زوجیت اعتباری لذا اگر می خواهد صیغی نکاح بکند آن چیزی که در همین عنوان هست ، لذا عرض کردیم صریح ترین لفظ زوجتک نفسی این صریح ترین لفظ است .

یکی از حضار : خوب احالهی به عرف وقتی اجمال دارد چطور می شود ؟

آیت الله مددی : مشکل است نه مشکل است ، عرف مبهم باشد قبول نمی شود کرد ، قدر متیقن را ندارد چون به اصول عملی و اینها می کنند اگر گیر کردند به آنها مراجعه می کنند .

و لذا یکی از اشکالات ما این است مثلاً می گوید این روایت یحتمل یحتمل لکن بعد یک احتمال را مثلاً استظهار برای حالا خیلی شاید هم نه فتوا بدهد این نمی شود این کار را کرد با احتمالات نمی شود .

یکی از حضار : پس اصلاً احالهی به عرف نداریم ؟

آیت الله مددی : احالهی به عرف در حدود کلی معنا چرا اما در خصوص

و عرض کردیم طبیعت عرف این است خیال نکنید نکته‌ی خاصی است. آب یک مفهوم واضحی است ما در عرف آب داریم آب گل آلود داریم گل شده داریم، آبی که یک کمی خاک دارد، آبی که یک کمی نمک دارد، آبی که نمکش بیشتر است، یعنی آب یکنواخت نیست بعضی‌هایش مسلماً آب نیستند مثل گل، بعضی‌هایش مسلماً آب هستند، بعضی‌هایش هم مردد است اینقدر درش خاک ریختیم نمی‌دانیم این گل شده یا نشده هنوز صدق آب می‌کند یا نمی‌کند دقت کردید؟ از مفاهیم عرفی طبیعتش این است به خلاف مفاهیم علمی مثلاً در آسپرین، در آسپرین مثلاً می‌گویند باید یک هزارم گرمش فلان ماده باشد یک هزارم گرم، اگر دو هزارم باشد او را اصلاً حساب نمی‌کنند دقت کردید اصلاً مفاهیم علمی.

قانون هم همینطور است چرا چون اساساً قانون برای تاثیر گذاری و آثار است، آثار را وقتی می‌گذارند که این طرف یقیناً متمرّد بر قانون است دقت می‌کنید؟ اگر احتمالاً متمرّد بر قانون باشد حساب نمی‌کنند این سرکار را دقت کنید و اما آن مسأله‌ای که گفتیم عبید و مولی دقت کنید این زیاد شده من عرض کردم استفاده‌ی از نظام عبید و مولی حالا بعد از آن شاء الله بیشتر می‌گوییم، چون بعضی‌ها خیال می‌کنند ما گفتیم در باب عبید کیفر هست در قانون هم هست، خوب دقت کنید در باب عبید کیفر هست اینها خیال می‌کنند ما ملتفت نیستیم اما اینجا را اشتباه یعنی سر اینکه شما نمی‌توانید نظام قانونی را با عبد و مولی یکی بگیرید در باب عبد و مولی عبد به تمام وجودش ملک مولاست پوست و گوشت و تمام وجودش ملک مولاست.

لذا ممکن است در این امر و نهی یک جور خاصی جلوه بکند اما در قانون دیگر کسی ملک کسی نیست که شهروندان که ملک کسی نیستند که، لذا اگر ما گفتیم عبد و مولی این اجمالاً بد نیست اما نمی‌شود همه‌ی آن آثار را بار کرد فرض کنید مثلاً حالا چون وقت هم گذشته من یک مثال سریع بزنم.

اگر مقدمه‌ی حرام گفت برو نان بخر از آن طرف هم مثلاً مولی به او گفت هیچ وقت در فلان خیابان نرو، اگر از آن خیابانی که نهی کرده رفته نان بخرد آقا تو گفتی نان بخر من هم رفتم نان خریدم می‌گوید خوب من به تو گفتم در این خیابان نباشد، عبد در کوچکترین تصرفاتش هم باید نظر مولی را داشته باشد، این که الان در کتب اصول ما آمده که اگر با مقدمه‌ی حرام انجام داده اشکال ندارد این نظام قانونی است نه نظام عبد و مولی چون در نظام قانونی می‌گوید تو چه گفتی گفتی نان بخر خیلی خوب من هم نان خریدم تو نگفتی از این خیابان نرو چون در نظام قانونی تا بیان نشود نمی‌شود و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا یکی از شواهد

این که می گویند حق الطاعة مثلا بینیم مولی چه گفت غرض مولی که صاحب کفایه هم دارد غرض مولی این غرضی که صاحب کفایه می گوید این روی نظام عبد و مولی است روی نظام قانونی مطرح نیست این مطلب ، این که در کفایه آمده که مثلا ثبوت خطاب به ثبوت غرض است اگر می بینیم غرض واقعی است خطاب واقعی است ، این حرفها را نمی شود قبول کرد خیلی آثار دارد خیال نفرمودند آثارش را .

پس بنابراین اما اگر از راه مقدمه ی حرام می گوید تو گفتی نان بخر من هم نان خریدم مگر اینکه یک قانون دیگری جعل بکند آن قانون دیگر که از راه مقدمه ی حرام رفتید چه کار باید کرد ، آن بحث دیگری است .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين